

جنگ عراق، بورژوازی امریکا و تاکتیک چالش شکست!

راهکارها و وظائف رویاروی طبقه کارگر بین المللی

ناصر پایدار

بیست سوم دی ماه هشتاد و پنج

دیری است که شکست امریکا در جنگ عراق به گفتگوی مشترک همه محافل سیاسی جهان حتی کاخ سفید و پنتاگون و سازمان CIA تبدیل شده است. همه از شکست سخن می گویند اما اینکه چه چیز شکست خورده است و حصول کدامین اهداف با شکست مواجه شده است؟ موضوعی است که یا بحث نمی شود و یا به گونه ای غلط به اذهان القاء می گردد. شکست بورژوازی امریکا و دولت های متحد وی در جنگ خاورمیانه اگر نه در دراز مدت، اما در کوتاه مدت، شکست بسیاری از هدفها و انتظاراتی است که جنگ های بالکان، افغانستان، عراق و پاره ای رویکردهای جنگ افروزانه دیگر قطب مسلط سرمایه جهانی، دنبال می کرده است. این هدف ها به طور مختصر عبارت بودند از:

۱. ایجاد فضای سیاسی و میلیتاریستی متناسب با ملزومات عقب نشینی استراتژیک و مطمئن جنبش کارگری بین المللی به گونه ای که تاخت و تاز بلامنازع و بی مرز بورژوازی برای بازتقسیم مجدد کار لازم و اضافی به زیان طبقه کارگر و به نفع افزایش سود سرمایه ها در سطح جهانی با مقاومت مؤثری مواجه نشود. در این رابطه بحث بر سر این نیست که آرایش قوای جنبش کارگری در روزهای تدارک جنگ، سد مقاومی در مقابل تعرضات سرمایه جهانی یا تهدیدی تعیین کننده برای این تعرض بوده است. جنبش کارگری بین المللی به طور مسلم از چنین موقعیتی برخوردار نبوده و در شرایط حاضر هم نیست. مسأله واقعی این است که ضربات مستمر بحران اقتصادی جاری و مخاطرات بالفعل آن برای شیرازه بقای نظام سرمایه داری، سازماندهی وسیعترین تهاجمات علیه سطح معیشت و امکانات اجتماعی کارگران دنیا را به جزء لاینجزای پیش شرط ها و ملزومات بازتولید سرمایه بین المللی مبدل ساخته است. بورژوازی ناگزیر است به صورت استراتژیک به این نیاز پاسخ دهد و تلاش برای ایجاد فضای مناسب این تهاجم و تعرض، موضوعی است که دولت های سرمایه داری کلاً و قداره بندگان حافظ نظم سیاسی و تولیدی سرمایه در جهان، هیچ لحظه ای نسبت به اهمیت آن غفلت نمی ورزند. جنگ عراق و جنگهای ماقبل و مابعد آن، در ساختار این استراتژی جایگاه جدی داشته است و برنامه ریزی تداوم این جنگ افروزیها، با همین هدف دستور کار نظام سرمایه داری در سالهای آتی خواهد بود.

۲. تضمین نقش سرکردگی بورژوازی امریکا در زنجیره اعمال نظم تولیدی، سیاسی و میلیتاریستی سرمایه جهانی به گونه ای که سرمایه داری ایالات متحده در پرتو ایفای این نقش بتواند بیشترین سهم اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی را از دست قطبهای رقیب سرمایه جهانی خارج سازد و به خود اختصاص دهد. احراز

این موقعیت در آستانه قطب بندی های مجدد درون سرمایه بین المللی، تشدید روزافزون بحران ساختاری نظام سرمایه داری، عروج تهدید آمیز قطب های کاپیتالیستی نیرومند مانند چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا، برای سرمایه اجتماعی ایالات متحده جایگاه حیاتی و سرنوشت سازی را تعیین می نماید.

۳. پالایش نظم سیاسی سراسری سرمایه جهانی و یکپارچه کردن آن در راستای اهداف یاد شده، تصفیه دولتهای متزلزل و فاقد صلاحیت لازم برای تضمین ثبات سیاسی سرمایه داری از نوع دولت صدام و طالبان، برچیدن زمینه ها و شرائط سیاسی و بین المللی باج خواهی ها و زیادت طلبی های برخی رژیم ها مانند جمهوری اسلامی و بالاخره تسویه حساب با بقایای متلاشی سرمایه داری دولتی سابق و حکومت هائی مانند یوگسلاوی پیشین، کوبا، کره شمالی و

۴. تسلط مستقیم اقتصادی و سیاسی بورژوازی امریکا در خاور میانه و آسیای مرکزی، به عنوان یک اهرم نیرومند در پیشبرد پروسه رقابت با قطب های دیگر سرمایه جهانی و دستیابی به بیشترین سهم اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگران جهان، تصاحب سرمایه های نفتی بین النهرین، سواحل شرقی و شمالی و غربی دریای خزر، تحکیم بیش از پیش موقعیت استراتژیک امریکا در خلیج فارس و بزرگراه های آبی حمل انرژئی، حضور اقتصادی، سیاسی و نظامی بسیار مؤثرتر و مستقیم تر در منطقه ای که برای سرمایه داری جهانی از اهمیتی بسیار ویژه و ممتاز برخوردار است.

شکست، موفقیت و درجات نسبی برد و باخت امریکا در جنگ خاور میانه را باید با نگاه به این مؤلفه ها و انتظارات مورد داوری قرار داد. در یک نگاه بسیار ساده می توان دید که جنگ عراق نه فقط بورژوازی امریکا را در حصول این هدفها گامی به جلو نبرده است که ضربات مؤثری بر استخوانبندی استراتژی ایالات متحده در پیگیری این اهداف وارد ساخته است. موقعیت بورژوازی بین المللی در مقابل جنبش کارگری جهانی نسبت به روزهای پیش از جنگ عراق یا جنگهای اخیر بطور کلی، مستحکم تر نشده است و اگر هم شده باشد، نه از برکت جنگ افروزیها که تابعی از عوامل دیگر بوده است. نقش دولت امریکا به لحاظ سرکردگی در اعمال نظم سیاسی و تولیدی جهانی سرمایه و موقعیت وی در مقابل قطب های رقیب سرمایه بین المللی نیز تقویت نشده است که بالعکس به صورت بارز تضعیف گردیده است. فروماندگی نظامی دولت بوش در کار مستقر ساختن یک رژیم دست نشانده منحل در تار و پود برنامه ریزیهای مطلوب سرمایه های امریکائی، اعتبار کاخ سفید را حتی در میان اقدار سیاسی خاورمیانه ای امریکا به طور محسوس کاهش داده است و نیروهای رقیب و باج خواه منطقه را به اتخاذ مواضع تعرضی نیرومندتر تحریص کرده است. دولت بورژوازی اسلامی ایران در قیاس با روزهای قبل از شروع جنگ عراق از موقعیت سیاسی قوی تری برخوردار است و هم اکنون موقعیت حساسی را در برنامه ریزی های روز اقتصادی و سازماندهی نظم سیاسی سرمایه داری عراق داراست. تضعیف متحدین امریکا در خاور میانه مانند دولت سنیوره و اقتدار بیشتر ارتجاع حزب الله در لبنان، کاهش چشمگیر اعتبار نیروهای فلسطینی متمایل به غرب و پیشرفت متقابل ارتجاع حماس، نازل فاحش موقعیت دولت اسرائیل و بایگانی شدن کامل « طرح صلح » های امریکائی، ظهور امکانات گسترده تر برای بهره گیری جمهوری اسلامی از موقعیت حزب الله و حماس و همانندان

برای مطالبه سهم اقتصادی و نقش سیاسی نیرومندتر در عرصه جهانی همه و همه موضوعاتی هستند که رخدادهای ناشی از تهاجم نظامی امریکا به عراق در تحقق آنها نقش کارا داشته است.

هزینه های سهمگین مالی جنگ عراق به نوبه خود موقعیت اقتصادی امریکا را در مقابل رقبای جهانی آن کاهش داده است. تراز مبادلات بازرگانی ایالات متحده در مقابل چین یک نمونه آشکار این تغییر توازن است. اقدام اخیر دولت چین در زمینه تبدیل ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار ذخائر ارزی خود به یورو به جای دلار، اعلام آمادگی ممالکی مانند ایران و لیبی و لتونی و رومانی و دیگران برای دست یازی به همین جابجائی، گسترش موج نوین بیکاری و بیکارسازی در امریکا، کاهش نرخ سود پاره ای از انحصارات عظیم صنعتی و مالی این کشور و تأثیر گذاری آن بر نرخ سود شرکت های اروپائی شریک آنها، کاهش نرخ برابری دلار در مقابل یورو و ارزهای دیگر یا رخدادهای مشابه اینها به نوبه خود از تهاجمات میلیتاریستی بورژوازی امریکا متأثر بوده اند.

تلاش بورژوازی امریکا برای تسلط بر منابع انرژی خاور میانه و آسیای مرکزی همراه با تقویت موقعیت استراتژیک و اقتصادی این کشور در خلیج فارس و منطقه نیز به طور محسوس با شکست مواجه بوده است. عواقب جنگ عراق و تزلزل بارز اتوریتیه سیاسی و نظامی امریکا، مناسبات جمهوری های سابق شوروی با رژیم اسلامی را بیش از پیش استحکام بخشیده است و برخی چشم اندازهای اقتصادی امریکا در این کشورها را دچار مخاطره ساخته است. از اینها که بگذریم جنگ عراق در کاهش اعتبار کارائی جنگ افروزیها و کودتاگرهای دولت امریکا علیه رژیمها و نیروهای مخالف در سطح جهانی تأثیر داشته است. آثار سقوط اعتبار این توحش گریها را می توان در مناسبات میان امریکا و برخی دولت های سرمایه داری امریکای لاتین از نوع رژیم ونزوئلا به روشنی مشاهده کرد.

لیست پیامدهای شکست آمیز جنگ عراق برای امریکا همچنان گشوده است و موارد دیگری را می توان به آنچه در بالا گفتیم افزود، اما چیزی که در اینجا مورد بحث است نه چند و چون این شکست که سیر آتی تداوم استراتژی امریکا در منطقه، سرنوشت توده های کارگر و فرودست عراق در لای چرخ جنایات سرمایه جهانی و وظائف مهمی است که طبقه کارگر بین المللی در قبال جنگ افروزیهای سرمایه داری و آینده مردم کارگر عراق به عهده دارد. بورژوازی ایالات متحده در جنگ جاری خاور میانه دچار شکست شده است اما سران کاخ سفید و کلاً قطب متحد بورژوازی امریکا در مقابل این شکست راه تسلیم در پیش نگرفته اند و تأثیری از تدارک توطئه های نوین و تدارک حمام خونهای گسترده تر و سراسری تر علیه بشریت غافل نمانده اند. شکست و پیامدهای آن، نمایندگان سیاسی و فکری بورژوازی امریکا را سخت به وحشت و جستجوی راه گریز انداخته است. اظهار نظرهای کسانی مانند وزیر خارجه کنونی دولت بوش، کارتر رئیس جمهور سابق امریکا، پاره ای از نمایندگان کنگره، سنا، سران CIA و پنتاگون همه و همه ابعاد گسترده این وحشت و تقلا را در پیش چشم ما قرار می دهند. همه این کارکشتگان تاریخ کودتا و شرارت و آتش افروزی، از محافظه کار تا دموکرات و موافق یا مخالف دولت بوش، بطور یکصدا، اعتراف به شکست را با عریبه ضرورت ترمیم شکست و انتقال شرائط روز به وضعیتی پیروزمندانه تکمیل می کنند. می گویند که در فرهنگ فنودالهای ایرانی هیچ تفنگی در دست هیچ دهقانی علیه هیچ اربابی شانس شلیک نداشت و پیروزی فنودال در مصاف با دهقانان یک باور محتوم غیر قابل چون و چرا تلقی می شد. بورژوازی

ایالات متحده نیز همسان اربابان قرون گذشته تاریخ، تحمل شکست را سرآغاز سقوط در سرآشویی مرگ می‌پندارد و برآنند که شکست را به هر سیاق و لو به بهای نابودی بشریت با پیروزی جایگزین کنند.

همه چیز گواه آن است که استراتژی واشنگتن در خاور میانه با هدف جابجائی معادلات قدرت و پس راندن موج شکست در حال تغییر است. در مورد اینکه محتوای این تغییر یا تغییرات چه خواهد بود پیش بینی روند کار چندان ساده نیست اما شواهد بسیاری حکایت از آن دارند که:

۱. ترکیب کنونی دولت عراق مورد رضایت امریکا نیست. انتظار دولت بوش این بود که عراق به جزیره ثبات سرمایه، به اسرائیلی دیگر یا حداقل به دولتی از نوع اردن و عربستان سعودی و ایران سالهای قبل از انقلاب در منطقه مبدل گردد. حاکمیت سیاسی بعد از جنگ عراق در دورنمای استراتژی واشنگتن، قرار بود نقشی تعیین کننده در تضمین سرکردگی امریکا در داربست نظم سیاسی و نظامی و اقتصادی جهان سرمایه داری ایفاء کند. این رؤیا اکنون به کابوس تبدیل شده است، نه به این معنی که نیروهای درون ارتجاع ائتلاف حاکم عراق خواستار اجرای چنان نقش و مأموریتی نیستند، بلکه به این اعتبار که قادر به ایفای این رسالت نشده اند. تهاجم نظامی امریکا شرائطی را پدید آورده است که حصول چنین موفقیتی را از دولتی با این ترکیب سیاسی و پیشینه و تناقضات سلب کرده است. از احزاب و نیروهای رسمی مرتجعی مانند مجلس اعلی، الدعوه، باند چلبی و همکیشان و بالاخر ناسیونالیسم کرد که بگذریم، هر انسان شرافتمندی در هر کجای دنیا از جنگ و شرارت و حمله نظامی امریکا نفرت داشته است. تحمیل ثبات سیاسی دلخواه هارترین قطب سرمایه جهانی بر توده های کارگر و فرودستی که جنگ آنان را به روزی سیاهتر از روزگار حکومت صدام سوق داده است، کار ساده ای نمی توانست باشد. ارتجاع ائتلاف بورژوازی حاکم عراق خواه به این دلیل و خواه زیر فشار تناقضات فراوان دیگرش نمی تواند در اجرای نظم سیاسی مطلوب دولت بوش هیچ موفقیتی به چنگ آرد و چاره ای ندارد جز اینکه هر روز بیش از روز پیش استیصال و فروماندگی محتوم خود را در این گذر در پیش روی محافل قدرت بورژوازی امریکا قرار دهد.

۲. سوی دیگر ماجرا نیز ناتوانی ائتلاف بورژوازی عراق در تحقق انتظارات امریکا را تکمیل و تشدید می کند. این ائتلاف نیز از زمان سقوط حکومت صدام به بعد، حمایت نظامی و سیاسی امریکا را حلال معضلات خود نمی بیند. از منظر منافع نیروهای متشکله ائتلاف، نهادن بوسه بر آستان حرمت کاخ سفید تا آنجا تقدس داشت که صدام را از سر راه عروج آنها به اریکه قدرت بردارد و حاکمیت آنها را مستقر سازد. با سقوط صدام مرادیه نیروهای ائتلاف و دولت بوش با توجه به خصلت شرائط ناشی از جنگ، سوای مصیبت برای هر دو طرف چیز دیگری نبوده است. تاخت و تاز سبعانه ارتش اشغالگر امریکا در عراق هم برای توده کارگر و زحمتکش عراقی سخت دهشت انگیز است و هم بهانه به دست تروریسم توحش بار نیروهای مرتجع بخش های دیگر سرمایه جهانی، برای حضور هولناک خود در عراق داده است. هر دوی این موارد به نوبه خود، شانس بهره گیری ارتجاعی دولت موقت را از توهم مردم کارگر و زحمتکش عراق می سوزاند. از این که بگذریم، نیروهای تشکیل دهنده دولت موقت به حکم پیشینه سیاه سیاسی خود بار تعهدات متنوعی را در مقابل بخشهای مختلف بورژوازی بین المللی به دوش می کشند. مجلس اعلای اسلامی عراق دست پرورد سپاه پاسداران و دولت اسلامی بورژوازی ایران است. حزب الدعوه در تمامی عمرش جیره خوار رژیمهای مرتجع منطقه بوده است. ناسیونالیسم کرد پروانه وطن پرستی اش را با فروش

بی چون و چرای خود به ساواک شاه و حاکمان دینی سرمایه داری ایران تنفیذ کرده است. مسأله مهم برای همه این ها صعود به پلکان قدرت سیاسی و یافتن مکانی در ساختار قدرت دولتی سرمایه داری بوده است. اساس محاسبات همگی آنان این بود که ارتش امریکا این انتظار را محقق خواهد ساخت و اکنون در دل شرایط بعد از جنگ، حضور این ارتش نه قاتق نان که قاتل جان است. همه این نیروها با مشاهده وضعیت جدید، روی کردن به دولت اسلامی بورژوازی ایران و استمداد از اقتدار نظامی، امکانات اقتصادی و نقش سیاسی این رژیم در منطقه را به مثابه یک راه چاره در برابر خود می یابند. ضرورت این رویکرد را می توان در گسترش روز به روز مناسبات میان دولت فعلی و حتی سلف وی با جمهوری اسلامی در همه قلمروها مشاهده کرد. شدت نیاز به تحکیم این روابط از سوی ائتلاف حاکم به حدی است که جلال طالبانی به گاه انکار هر نوع کم خدمتی به دولت اسلامی، کوشید تا حتی آشنائی دست و پا شکسته خود با چند واژه فارسی را هم گواه ریشه دار بودن هر چه بیشتر همپوندی با این رژیم سازد.

بخشی از استراتژی بورژوازی امریکا برای مقابله با عوارض شکست در جنگ عراق، تلاش برای تغییر ترکیب نیروهای مؤتلفه درون رژیم فعلی عراق است. قدرت سیاسی جدید عراق از منظر نیازهای روز استراتژی ایالات متحده، باید بتواند تروریسم متکی به بخشهای مخالف امریکا در بورژوازی جهانی را زمینگیر کند، نارضائی توده های عاصی از حمله نظامی و متوهم به حاکمان سابق را تعدیل نماید، بتواند با اعمار امریکا در خاور میانه روابط متعارف و حسنه برقرار سازد. نظم سیاسی و سپس تولیدی سرمایه داری عراق را در ارتباط با سرمایه های امریکائی و دولت امریکا تضمین نماید. بورژوازی ایالات متحده در جریان تغییر استراتژی خود برای مقابله با عواقب شکست جنگ، مستقل از موفق بودن و نبودن یا درجات متفاوت هر کدام از این حالتها، رجوع به بدنه نظامی و سیاسی باقی مانده از رژیم بعث را یک راهکار لازم تشخیص می دهد و در این اواخر برای تحقق این سیاست گامهائی برداشته است. فشار بر ائتلاف حاکم برای مشارکت شمار زیادی از نظامیان و کادرهای سیاسی حزب بعث در اجلاس اخیر تنها یکی از جلوه های این رویکرد جدید است. توصیه دولت بوش به نوری المالکی برای تعویق اعدام صدام حسین نیز اقدامی مرتبط با همین تغییر استراتژی بود. درخواستی که دولت موقت پذیرش آن را به سود خود ندید. کاخ سفید در اساس مخالف اعدام صدام نبود زیرا بکارگیری نیروهای ابوابجمعی رژیم پیشین بدون وجود صدام برایش تا حدود زیادی معقول تر، بی دردسرت تر و توجیه پذیرتر بنظر می رسد. هدف از تعویق حکم اعدام بیشتر این بود که این کار به تمهید مقدمات لازم برای اجرای استراتژی تازه کمک رساند. از دید سران واشنگتن آنچه که در حال حاضر می تواند منافع بورژوازی امریکا در عراق را کم یا بیش تضمین نماید و شکست مفتضحانه آنها را تا حدودی جبران کند استقرار یک دیکتاتوری سرکوبگر نیرومند در این کشور است. هیچ کدام از دولت های پس از سقوط صدام حسین و از جمله دولت نوری المالکی قادر به انجام این کار نبوده اند. یک دلیل مهم این امر سوای آنچه بالاتر اشاره کردیم. ویژگی و موقعیت و زمینه روی کار آمدن این دولتها بوده است. نیروهای متشکله این دولتها تمامی قدرت و موجودیت خود را مدیون تهاجم نظامی امریکا و جنگ افروزی ارتش متجاوز این کشور بوده اند، آنان نه فقط از هیچ نوع مقبولیتی در میان توده های کارگر و زحمتکش عراق برخوردار نیستند، که استخوانبندی سیاسی و تشکیلاتی ریشه دار برای اعمال قدرت نیز در هیچ سطح و درجه ای نداشته اند. جنگ امریکا این نیروها را در مسند قدرت جاسازی کرد اما اینها هیچ دستگاه دولتی و سازمان پلیسی و

ارتش و نهاد امنیتی و بساط لازم اعمال قهر و سرکوب که شرط حیات دولتهای بورژوازی مخلوق جنگ افروزی سرمایه بین المللی و ارتش های متجاوز امپریالیستی است به همراه نداشتند. اگر جمهوری اسلامی ایران در روزهای پس از انقلاب بهمن سوای موقعیت ضعیف و مستأصل جنبش کارگری ایران از امتیازاتی مانند ارتش آماده و ساواک مجهز و دستگاه وسیع پلیس و ژاندارم رژیم شاه برای سرکوب انقلاب برخوردار بود، دولتهای مخلوق جنگ امریکا در عراق از رژیم پیشین چیز زیادی به همراه نداشتند. این نکته ای است که سران و اشنگتن آن را درک می کنند و اینک در استراتژی تازه خود به آن توجه دارند. رجوع به بدنه حکومتی رژیم بعث قرار است این مشکل را حل کند. نسخه پنتاگون برای تشکیل دولت بعدی عراق سازمان دادن یک ائتلاف نیرومند متشکل از نیروهای درون رژیم کنونی و نهادهای مهم نظامی و پلیسی و سیاسی و امنیتی رژیم صدام است. گفتگوی جاری تغییر استراتژی تا آنجا که به داخل مرزهای عراق مربوط می شود بیشتر حول این مهم دور می زند. این موضوعی است که برای ناسیونالیسم کرد، مجلس اعلا، حزب الدعوه و طیف متحدان آنها خوشایند نیست اما امریکا برای غلبه بر وضعیت موجود به آن نیاز دارد. اتخاذ این سیاست حمایت برخی از دولتهای عربی دوستدار امریکا در خاور میانه را نیز به دنبال می آورد. امری که به نوبه خود حلقه دیگری از زنجیره تلاشهای استراتژیک ایالات متحده است و کفه توازن قوای میان امریکا و نیروهای رقیب را به سود اولی و به زیان دومی ها سنگین می سازد. بعداً خواهیم گفت که این رویکرد هیچ شانس تازه ای نیز برای دولت بوش نمی آفریند. در یک نگاه ساده می توان حدس زد که سود نهائی این تغییرات باز هم عاید رژیم بورژوازی اسلامی ایران خواهد شد.

آنچه گفتیم تنها بخشی از رویکرد تازه در استراتژی امریکا در رابطه با عراق و خاور میانه است. بخشهای دیگر آن نیز در جای خود نیازمند بررسی است. امریکا بدون تضعیف موقعیت سیاسی رژیم اسلامی و همزمان پیوند زدن بیش و بیشتر منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ایران با سیاست خارجی و اهداف اقتصادی بین المللی خویش، قادر به حل معضل عراق نمی باشد. بورژوازی امریکا تاریخاً و جدا از تمامی لشکرکشی ها یا سایر رویدادهای دوره اخیر به اهمیت این همپیوندی و ادغام و قوف حداکثر داشته است و همین مسأله در جای خود یکی از هدفهای لشکرکشی به عراق را هم تعیین می کرده است. دوران ۲۸ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی قدم به قدم و با وضوح تمام بیانگر آن است که هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه برای حصول این هدف به تمامی راههای ممکن متوسل گردیده اند و در این راستا ترغیب صدام برای حمله به ایران درست همان سیاستی را دنبال می کرده است که تحمل خضوعانه اشغال سفارت امریکا و گروگان گرفتن دیپلماتهای این کشور، به همین سیاق تدارک گسترده کارزار مقابله با دستیابی ایران به انرژی هسته ای یا تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی همان هدفی را تعقیب می نموده است که راهکارهای متنوع برقراری مراودات حسنه و مناسبات سیاسی و اقتصادی نزدیک با این رژیم. هیچکدام از دولتهای امریکا هیچ نقشه ای برای تهاجم واقعی نظامی به ایران و جایگزینی جمهوری اسلامی با رژیمی دیگر از این طریق در سر نداشته اند و همه آنها به عواقب زیانبار آن برای سرمایه داری امریکا و سرمایه داری جهانی وقوف داشته اند. مسأله اساسی برای امریکا متقاعد کردن سران دولت اسلامی بورژوازی ایران به انصراف از باج خواهی های بیش و بیشتر و انطباق توقعات خود با برنامه ریزی ها و سیاستگذاری های دولت امریکا و مراکز کلیدی قدرت قطب مسلط سرمایه جهانی بوده است. در سوی مقابل، رژیم اسلامی نیز از آغاز تا

امروز، از حمله به سفارت تا واقعه «کنترا» و توسل به «شولد»، از جار و جنجالهای امریکا ستیزانه خمینی و احمدی نژاد تا امریکاگرایی رفسنجانی و گفتگوی تمدنهای خاتمی همگی همسو و هم هدف خواستار صحنه گذاری امریکا و غرب بر انتظارات و توقعات بورژوازی ایران و قبول موقعیت برتر جمهوری اسلامی در منطقه بوده اند. محتوای مشاجرات میان دولتهای امریکا و جمهوری اسلامی هیچگاه از دایره امتیازگیری و باج خواهی از همدیگر فراتر نرفته است. نکته مهم این است که این مشاجره تا این زمان در همه فراز و فرودهایش به سود رژیم اسلامی و به زیان امریکا پیش رفته است و شکست امریکا در جنگ عراق کفه این سود و زیان را هر چه بیشتر به نفع دولت اسلامی بورژوازی اسلامی سنگین تر ساخته است. این روندی است که برای سران کاخ سفید قابل تحمل نیست اما برای مقابله با آن نیز سوای توسل به همان راهکارهای نوع گذشته هیچ تدبیر و چاره اندیشی دیگری در پیش روی ندارند.

تلاش دولت امریکا در برنامه ریزی های جدید استراتژیک در خاور میانه، در رابطه با جمهوری اسلامی، به عنوان یک شرط چالش شکست در جنگ عراق، مشتمل بر مجموعه ای از کارکردهای ظاهراً متناقض اما اساساً همسو است. امریکا می کوشد که: اولاً قطب متحدین خود در خاور میانه را وسیعتر و نیرومندتر سازد. ثانیاً فشار بین المللی بر دولت اسلامی را افزون تر کند. ثالثاً به کمک نتایج حاصل از فشارهای بین المللی، قرار دادن رژیم اسلامی در موقعیتی ضعیف تر و کاهش باج خواهی های بورژوازی ایران و بالاخره تن دادن به قبول برخی امتیازات، توافق دولت اسلامی را برای برقراری نظم سیاسی و تولیدی سرمایه داری در عراق جلب نماید. آنچه دولت بوش در روزهای اخیر انجام داده است، اجماع این سیاستهای متناقض اما همسو و متناظر به حصول یک هدف را در خود منعکس می سازد. سیاست پردازان کاخ سفید از یکسو فعالیت وسیعی را برای جلب دولت «بشار اسد» و پیوند زدن سوریه به متحدان امریکائی شروع کرده اند، از دولت سنیوره در در مقابل حزب الله و نیروهای مخالف وی در لبنان حمایت جدی بعمل آورده اند. برای متقاعد نمودن رژیم هلموت در کار برقراری ارتباط فعال با نیروهای غرب گرای فلسطینی و ایزوله نمودن بیشتر حماس و شرکا، دست به کار بوده اند. به شروط دولتهای روسیه و چین برای تهیه یک متن مشترک تحریم علیه جمهوری اسلامی و تصویب این متن در شورای امنیت سازمان ملل تن داده اند. تلاش هائی که در مجموع قرار دادن بورژوازی ایران در موقعیتی ضعیف تر را دنبال می نماید، اما همزمان درست در متن همین تلاش ها، بر ضرورت گفتگو با دولت اسلامی بورژوازی ایران به اندازه کافی اصرار ورزیده اند. کوششها و سیاست پردازیهائی که به رغم پاره ای تعارضات صوری، حلقه های پیوسته دیپلوماسی روز ایالات متحده را در کارزار فرار از قبول واقعیت شکست در جنگ عراق تشکیل می دهد.

در یک نگاه بسیار ساده آنچه از همه بدیهی تر به نظر می رسد این است که پروسه چالش شکست از سوی دولت بوش سوای فرو رفتن ژرف تر امریکا در باتلاق شکست های جدید سرانجام دیگری نمی تواند داشته باشد. بورژوازی کلاً و از جمله دولت وقت ایالات متحده زیر فشار تحجر جبری طبقاتی و تاریخی خود و به حکم عقب ماندگی سرشتی افکار منبعث از مصالح و منویات ماندگار سازی سرمایه داری از فهم یک حقیقت شفاف علمی و تاریخی عجز دارند، این حقیقت روشن که تحمیل ملزومات بقای نظام بردگی مزدی حتی در شرائط زمینگیری و بی سازمانی و بی افقی جنبش کارگری جهانی باز هم کاری دشوار، متضمن سقوط در هولناک ترین گردابهای توحش

و پرداختن توانهای سنگین در قبال این توحشها است. استراتژی جدید امریکا در خاور میانه هیچ چشم انداز تازه ای بر غلبه بر وضعیت حاضر در برابر بورژوازی امریکا قرار نمی دهد. مردم کارگر و فرودست عراق تاوان تهاجم امریکا را با از دست دادن کل زندگی و دار و ندار خود پرداخت کرده اند. بورژوازی امریکا میلیونها کارگر و زحمتکش این سرزمین را به طور کامل از هستی ساقط کرده است به این بهانه که می خواهد صدام را سرنگون کند!! این توده وسیع کارگر و زحمتکش نمی تواند شاهد تکرار کلیه این جنایت ها با هدف بازگرداندن بدنه سیاسی و نظامی رژیم صدام به اریکه قدرت باشد!! ائتلاف کنونی حاکم بر عراق نیز به رغم نیاز مفرط به تحکیم پایه های قدرت خود و قبول موقت راهکارهای واشنگتن، این رویکرد را در درازمدت راه تضعیف بیش و بیشتر خود از ساختار نظم سیاسی سرمایه داری عراق می بیند. تصویری که بی اعتمادی به امریکا نیز کاملاً آن را تقویت می نماید. دولت اسد در سوریه، سنیوره در لبنان و نیروی الفتح در فلسطین نیز به رغم تمامی تحجر و انجماد فکری طبقاتی بورژوائی شان، برای منحل نمودن خویش در سیاست روز امریکا با تناقضات زیاد مواجه هستند. تلاش دو سویه سران رژیم اسلامی و کاخ سفید برای ادغام هر چه بیشتر منافع بورژوازی دو کشور در همدیگر نیز سالیان زیادی است که ادامه دارد و دلیلی برای موفقیت معجزه آسای روز آن وجود ندارد. مؤلفه های دیگر اوضاع سیاسی جاری نیز هیچ کورسوی امیدبخشی در مقابل تلاش های جاری دولت بوش قرار نمی دهند.

طبقه کارگر عراق و جنبش کارگری بین المللی

بحث بالا مروری در رویکرد روز نظام سرمایه داری و بورژوازی امریکا برای سوق دادن عمیق تر طبقه کارگر عراق به ورطه گرسنگی، فقر، بی آبی، بی بهداشتی، بیماری، تباهی، سیاه روزی و حمام خونهای رقت بارتر و دردناک تر بود. محور اساسی گفتگو اما اینست که طبقه کارگر جهانی در این گذر چه کرده است؟ چه باید بکند؟ و چه می تواند بکند؟ توصیف آنچه در طول ۱۶ سال اخیر بر زن و کودک و پیر و جوان عراقی گذشته است یا به بیان دیگر تشریح درجه تشدید و تعمیق و توسعه سیاه روزیهای این جمعیت از آغاز دهه ۹۰ سده پیش حتی در قیاس با دوره های قبل از یکسوی دشوار و از سوی دیگر غیرضروری است. دشوار است برای اینکه نمی تواند بر هیچ قلمی جاری و با هیچ زبانی بیان گردد. غیرلازم است زیرا همه انسانها هر صبح و عصر اگر نه همه زوایای آن اما حداقل پرتو کمرنگی از شرارت‌های نظام سرمایه داری در حق آنان را بر روی صفحات تلویزیونها و رسانه ها مشاهده می کنند.

تصویرهای تلویزیونی و اخبار رسانه ها اما توأم با عظیم ترین دروغ پردازیها است. همه رسانه ها از هر طیف قدرت بورژوازی، اصرار دارند که با علم کردن پدیده ای به نام تروریسم و جار و جنجال حول این پدیده، منشأ واقعی بلیه دامنگیر میلیونها خانوار کارگر عراقی را از انظار عمومی توده های کارگر جهان مخفی سازند. تروریسم موجود در واقعیت خود راه حل تقابل جویانه گرایشات و جریاناتی از بورژوازی در تسویه حساب با بخش های دیگر بورژوازی از طریق راه انداختن حمام خونها و کشتارهای جمعی توده های کارگر و ستم زده است. آنچه در عراق جریان دارد ادامه مستقیم تهاجم نظامی سرمایه جهانی و مقابله جوییهای میان صف بندیهای رقیب بورژوازی جنایتکار بین المللی است که نان و آب و مسکن و جان و کل دار و ندار میلیونها نفوس ریز و درشت کارگری این کشور را در گرداب خون و مرگ و تباهی فرو برده است. همه جنایات، همه کشتارها و همه عملیات

تروریستی از ذات سرمایه می جوشد. هدف همه این توحش ها تأمین حاکمیت سرمایه بر طبقه کارگر و ماندگارسازی نظام بشرستیز بردگی مزدی است. کلیه این حمام خونها هستی توده های کارگر را نشانه می گیرد و کودک و پیر و زن و مرد کارگر را به قربانگاه می فرستد. تلویزیونها، روزنامه ها، رادیوها و سرویس های خبری دنیا حقیقت ماجرا را در زیر انبوه دروغپردازیها دفن می کنند. آنان جنگ سراسری نظام سرمایه داری علیه طبقه کارگر عراق و دنیا را به دروغ جنگ امریکا و عراق، جنگ بوش و صدام، جنگ تروریسم و دولت کنونی عراق، جنگ القاعده با امریکا یا جنگ اسلام و بورژوازی غرب قلمداد می نمایند. اینکه بخشهای مختلف بورژوازی به طور مستمر و از جمله در عراق با هم در جنگ و ستیزند محل ابهام یا تردیدی نیست اما مسأله اساسی این است که همه این جنگ و ستیزها بر سر میزان نقش و حضور آنها در قدرت سیاسی سرمایه و سهم افزونتر در حاصل استثمار توده های کارگر دنیا است. این جنگ و ستیزها در همه جا و هر زمان جنگی در چهارچوب مصالح سرمایه داری، معطوف به ضرورت بقای سرمایه داری و تعمیق و تشدید استثمار و بی حقوقی کارگران به نفع سرمایه داری است.

آنچه در عراق می گذرد جنگ سرمایه است که هست و نیست توده های کارگر عراق و منطقه را خاکستر می سازد. جنگی که طبقه کارگر عراق به دنبال یک تاریخ طولانی تحمل دیکتاتوری و کشتار و درندگی سرمایه داری، در شرائطی نیست که قادر به مقابله با آن باشد. طبقه کارگر عراق در سیطره حاکمیت رژیم جنایتکار صدام، دولتهای سلف آن و توهم پراکنی های مخرب احزاب «چپ» اقمار اردوگاه سرمایه داری دولتی هیچگاه قدرت ابراز حیات طبقاتی مستقل نیافته است و اینک در شرائط ناشی از اضافه شدن عوارض تجاوزات و تهاجمات ۱۵ ساله سرمایه جهانی و جنگ اخیر امریکا بیش از پیش دچار فروپاشی و استیصال شده است. توده وسیع کارگر عراق برای رها شدن از جهنم هولناکی که سرمایه جهانی بر او تحمیل کرده است در همه شون و به همه لحاظ نیازمند همبستگی گسترده انترناسیونالیستی جنبش کارگری جهانی است. زن، کودک، پیر و جوان عراقی بدون خیزش سراسری انترناسیونالیستی طبقه کارگر بین المللی قادر به مقابله با این وضعیت نیست و بی توجهی و عدم حساسیت جنبش کارگری جهانی نسبت به سرنوشت روز مردم عراق فاجعه ای وحشتناک و برگ تیره و تاری در تاریخ جنبش طبقه ماست. چرا ما و جنبش جهانی ما در مقابل این بلیه شوم انسانی دست ساخت سرمایه جهانی علیه همزنجیران نفرین شده خود در عراق صامت هستیم نیازمند بحث طولانی است. یک چیز روشن است. سلطه سالیان دراز احزاب طیف اردوگاه سرمایه داری دولتی، رفرمیسم راست سندیکالیستی و جنبش اتحادیه ای سرمایه سالار، سوسیال دموکراسی، ناسیونال چپ و جنبشهای خلقی و سوسیال بورژوائی دیگر در جنبش ما، این وضعیت را بر ما تحمیل کرده است. آری چنین شده است اما اینکه چنین وضعی را بر ما تحمیل نموده اند هیچ دلیلی برای ماندن ما در این وضعیت و تداوم تسلیم در مقابل یکه تازی جنایتکارانه سرمایه داری جهانی نمی شود.

انترناسیونالیسم کارگری یک همبستگی متعارف اخلاقی محصور در معیارهای بشردوستی، تعاون و اومانیسیم توخالی بورژوائی!! نیست. بالعکس خیزشی بنیادین، طبقاتی، رادیکال و سرمایه ستیز از ژرفنای هستی تاریخی و اجتماعی طبقه کارگر بین المللی است. آنچه مردم کارگر و ستمکش عراق تحمل می کنند. بلیه ای است که نظام سرمایه داری در سینه کش تلاش و جنگ افروزی برای تحمیل موجودیت منحط تاریخی خود بر همه کارگران دنیا،

بر سر آنها آورده است. کارگر عراقی به این دلیل در آتش توحش تروریسم و جنگ بورژوازی می سوزد که سرمایه جهانی برای تداوم تسلط خویش بر شرائط کار و زندگی و استثمار همه کارگران دنیا، خود را نیازمند آتش کشیدن او دیده است. بورژوازی بین المللی او را در آتش انتقام خاکستر می سازد تا راه ماندگاری سقوط همه توده های کارگر جهان از کل هستی خویش و طریق تبدیل هر چه کوه آسائر همه محصول کار و تولید ما به سرمایه را هموار سازد. دفاع از کارگر عراقی و خیزش سراسری علیه جنایات بورژوازی امریکا و کل بورژوازی جهانی بر وی نه صرف یک رسالت اخلاقی انساندوستانه در حق کارگران عراق که حلقه ارگانیکی از زنجیره تقابل اضطراری و اجباری طبقاتی همه ما در مقابل نظام بردگی مزدی است. اعتراض ما علیه وضعیت دامنگیر توده های کارگر عراق جزء لاینفکی از پروسه ستیز ما برای دفع تهاجمات بشرستیزانه سرمایه علیه زندگی و شرائط کار و هر نوع حقوق اجتماعی و انسانی خود ماست.

شاید تمامی معضل کار حول این محور چرخ می زند که طبقه کارگر بین المللی در وضعیت کنونی دامنگیرش چگونه می تواند به یاری همزنجیران خود در عراق برخیزد؟ شاید برای شمار زیادی از کارگران در صورت تصمیم به انجام کاری، رجوع به اتحادیه های کارگری و در خواست اعتراض از سوی آنها یک راه تأثیر گذاری به نفع توده کارگر عراق باشد. واقعیت این است که این راه به سوی گورستان است. اتحادیه های کارگری همواره و در همه جا عصای دست بورژوازی در قلع و قمع جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر دنیا هستند. بورژوازی امریکا و غرب از دیرگاه تا حال با کمک همین اتحادیه ها خطر خیزش های ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی را از سر خود دفع کرده است. این قطب از سرمایه جهانی در فرایند رقابت خود با اردوگاه سابق سرمایه داری دولتی و نیز در کار سازماندهی و تدارک کثیف ترین کودتاهای امپریالیستی علیه مخالفان خویش از وجود همین اتحادیه ها بیشترین استفاده را به عمل آورده است. بورژوازی امریکا و حتی راست ترین و کارگرسنیزترین محافل قدرت این بورژوازی در سنا و کنگره امریکا همین امروز هم برای تسویه حساب با رقیبانی چون دولت بورژوازی اسلامی بر روی همین رفرمیسم راست اتحادیه ای حساب باز می کنند. اعتراض آقای **Rick Santorum** نماینده سنای امریکا در این گذر شنیدنی است. او که از هارترین چهره های سیاسی ایالات متحده در کارزار سلاخی و نابودسازی هر نوع حق و حقوق کارگران امریکاست اخیراً در یکی از نطقهایش به گونه ای بسیار خشمگین از **بی توجهی** دولتمردان کشورش به ضرورت حمایت از سندیکای شرکت واحد و بهره گیری از نقش رفرمیسم راست اتحادیه ای در ایران اعتراض نموده است!!!

همه آنچه در مورد بی ثمری رجوع به اتحادیه ها گفتیم، در باره کمپین ها و جنبشهای فراطبقاتی از نوع جنبش ضد جنگ در روزهای قبل از تهاجم نظامی امریکا به عراق نیز صدق می کند. با آویختن به این شکل فعالیت ها و کمپین ها نمی توان هیچ مشکلی از کوه معضلات توده های کارگر عراق را حل کرد. بحث صرفاً بر سر مخالف نمائی علیه جنگ افروزیها نیست. اعلام ضدیت با جنگ بدون پیکار راستین طبقاتی و پراکسیس علیه موجودیت نظام جنگ افروز، به بیان صریح تر تظاهرات ضد جنگ راه انداختن و امتناع از حضور فعال در جنگ طبقاتی علیه اساس سرمایه داری اگر عوامفریبی آشکار عالمانه نباشد، حداقل توهم زدگی و افتادن به ورطه راه حل بافیهای فریبکاران است. برای مبارزه با جنگ افروزی سرمایه باید نیروی وسیع و کارساز ضد سرمایه داری کارگران دنیا

به میدان آید. در زیر بیرق « امریکا ستیزی» و ضدیت با گلوبالیزاسیون نمی توان به مبارزه موفق علیه جنگ‌های برخاست که ریشه مشتعل شدن آنها در ملزومات حفظ موجودیت سرمایه داری نهفته است. کارگران دنیا در کارزار ضد جنگ نمی توانند در همان صفی قرار گیرند که بخشی از دولت ها و نهادهای مدافع سرمایه داری و ضد جنبش طبقاتی کارگران بر پایه مجادلات خود با بخشی دیگر از سرمایه داران، به آن آویخته اند. تاریخ جنبش کارگری جهانی قدم به قدم گواه است که تن دادن به این همسوئی ها و همصدائیها سوای تبدیل شدن طبقه کارگر به ابزار تسویه حسابهای میان جناحهای رقیب بورژوازی و شکست دردناک و متعاقباً پسرفت دردناکتر مبارزات کارگران به نفع قدرت گیری بیشتر دولت‌ها و احزاب بورژوازی نتیجه دیگری نداشته است. توسل به جنبش ضد جنگ، بدون صف آرائی مستقل ضد سرمایه داری در روزهای پیش از شروع جنگ عراق حتی به دولت های مرتجع کارگرسنیز دنیا از قبیل دولت شیراک و پوتین و دولتهای عربی و رژیم اسلامی و نیروهائی مانند حماس اجازه داد که چهره منفور ارتجاعی خود را زیر مخالف نمائی با جنگ بپوشانند. جنبش ضد جنگ در چهارچوب فراطبقاتی اش به همه این دلایل نمی تواند در هیچ سطحی هیچ گرهی از کار طبقه کارگر عراق بگشاید.

حمایت از کارگران عراق و اعتراض به جنایات بورژوازی علیه مردم نفرین شده این کشور را باید از طریق دیگری جستجو نمود. تشکیل کمیته ها و شوراهای ضد سرمایه داری برای سازماندهی حمایت از طبقه کارگر عراق و بسیج گسترده علیه توحش بورژوازی جهانی در این کشور، یک راهکار مؤثر انترناسیونالیستی است. شوراهای و کمیته هائی که برای برنامه ریزی همه اشکال مبارزه و اعتراض در این گذر دست به کار شوند. این شوراهای می توانند ظرف اتحاد فعالین جنبش کارگری جهانی برای مقابله با بورژوازی در رابطه با وضعیت روز مردم کارگر و زحمتکش عراق باشند و به میزان موفقیت خود می توانند به بستری پابرجا برای هموارسازی راه خیزش سراسری سرمایه ستیز طبقه کارگر کشورها گردند. این شوراهای می توانند حلقه های متحد زنجیر پیکار انترناسیونالیستی کارگران جهان در مقابل سرمایه داری شوند.

شوراهای ضد سرمایه داری همبستگی انترناسیونالیستی با طبقه کارگر عراق می توانند فعالیتهای زیادی را در دستور کار روز خود قرار دهند. می توانند یک میدان وسیع بین المللی کارزار با سرمایه جهانی شوند. از سازمان دادن تظاهرات خیابانی تا تدارک اعتصابات کارگری و توقف چرخ تولید در کارخانه ها، مدارس، فروشگاهها، حمل و نقل، آب و برق و همه مراکز کار و تولید و پیوند زدن بخشهای مختلف جنبش کارگری در این میدان، تا سازماندهی کمکهای غذایی و امدادهای درمانی و حل مشکلات زیستی مردم عراق توسط نهادهای داوطلب انترناسیونالیستی کارگری و بسیاری برنامه های دیگر همه و همه می تواند به موضوع کار روز این شوراهای تبدیل گردد. مطالبه احاله برنامه ریزی پروسه کار و تولید و نظم سیاسی جامعه عراق به کارگران این کشور باید محور اساسی مطالبات این شوراهای باشد.

تشکیل شوراهای ضد سرمایه داری با دستور کار روشن مبارزه علیه توحش سرمایه جهانی در خاور میانه، می تواند یک عرصه پیکار جاری همه کارگران در همه مناطق جهان شود. به جای اینکه کارگر ترک مبارزه خویش در حمایت از همزنجیران طبقاتی عراقی اش را زیر بیرق دروغین جنگ ستیزی نیروهای مرتجع دینی وثیقه اقتدار این نیروها سازد، به جای اینکه کارگر پاکستانی، هندی، بنگلادشی، فلسطینی، لبنانی، مصری و سوری و افریقائی

همبستگی طبقاتی خود با کارگر عراقی را در پایابهای عفونی مشاجرات ارتجاعی میان بخشهای مختلف بورژوازی یله سازد، چرا نباید به سازماندهی مبارزه طبقاتی و انترناسیونالیستی خود برای حمایت از همزنجیران عراقی و ستیز با سرمایه جهانی روی آورد؟ خیزش علیه آنچه بورژوازی جهانی در حق مردم کارگر عراق روا می دارد موضوع یک مانیفست روز انترناسیونالیستی برای همه کارگران است. شعله های این خیزش در هر کجا که زبانه کشد می تواند دریچه ای به سوی زندگی و آرایش قوای ضد سرمایه داری در درون کشور عراق بر روی توده های کارگر باز کند. جنگ جنبش کارگری عراق را به بدترین شکلی تار و مار ساخته است. ناسیونالیسم کرد با افراشتن بیرق ناسیونالیستی، نیروهای مذهبی بومی با بلند کردن پرچم شیعه و سنی، دولت اسلامی بورژوازی ایران زیر لوای امریکاستیزی، ارتجاع پوسیده عرب در لباس دفاع از اقلیت سنی، بازماندگان حزب بعث با علم و کتل ناسیونالیسم عربی و نیروهای مرتجع و ضد کارگری دیگر هر کدام با نامی و نشانی امکان هر نفس کشیدن مستقل را از طبقه کارگر عراق سلب نموده اند. علیه این وضعیت باید در همه جای جهان دست به مبارزه زد. توده کارگر مقیم کردستان عراق در این گذر از مسئولیتی بسیار سنگین و تاریخی برخوردار است. کارگران کردستان باید از وضعیت روز و شرائط متفاوتی که در قیاس با همزنجیرانشان در بغداد، بصره، کاظمین، موصل و تکریت دارند برای سازمانیابی ضد سرمایه داری خود علیه توحش بورژوازی در عراق و علیه نقش ارتجاعی و ضد کارگری ناسیونالیسم کرد در این گذر وارد میدان گردند. خیزش و اعلام آمادگی کارگر اروپائی، آسیائی، امریکائی، کانادائی، استرالیائی و کارگران همه جهان علیه وضعیت روز عراق می تواند کارگر کرد و در تداوم خود کارگران سراسر عراق را در گشایش یک جبهه واقعی پیکار ضد سرمایه داری به طور مؤثر یاری رساند.

فضای مسلط موجود در جنبش کارگری جهانی به احتمال زیاد رویکرد به برپائی این شوراها را نوعی خواب و خیال تعبیر خواهد کرد، اما این فضا همان فضای آلوده و مسمومی است که سرمایه جهانی، رفرمیسم راست اتحادیه ای و رفرمیسم چپ سکتاریستی بر جنبش کارگری تحمیل کرده است. این فضا مرگزا است و باید دگرگون شود. جنبش کارگری جهانی در سیطره بقای این فضا سرنوشتی بسیار غم انگیز و رو به قهقرا خواهد داشت. مبارزه برای درهم شکستن این آتسمفر سیاه وظیفه هر فعال جنبش ضد سرمایه داری در هر نقطه جهان است. برپائی شوراهای ضد سرمایه داری همبستگی انترناسیونالیستی با طبقه کارگر عراق کار محالی نیست. باید برای تحقق آن دست به کار شویم.

ناصر پایدار

۲۰۰۷/۱/۱۲

سایت کارگران پیشرو

ارسال شده در تاریخ: جمعه، ۲۲ دی، ۱۳۸۵